



The Challenge of the Inefficiency of Traditional Islamic Rhetoric from the Perspective of Modern Arabic Rhetoric

Muosa Khezriazar¹ & Isa Motaghizadeh,² & Faramarz Mirzaei³, & Khalil
Parvini⁴
(63-84)

Abstract

In the contemporary era, many efforts have been made to update the knowledge of rhetoric. Therefore, the two terms "modern rhetoric" and "rhetoric modernization" are two of the most comprehensive terms among contemporary Arab scholars, which have occupied a significant part of contemporary rhetorical discourse from the late nineteenth century to the present day. Rhetoric modernization refers to a series of efforts that re-examine some or all of the issues of traditional rhetoric and make suggestions for its improvement. For the first time, Sheikh Muhammad Abduh from Al-Azhar called for updating the sources of rhetoric, and al-Jabr al-Zumt in his writings called for rhetoric modernization. The discourse of rhetoric modernization has always been challenged by the discourse of traditional rhetoric, and the beginning of rhetoric modernization has been accompanied by a critique of theoretical foundations, methodological issues, and the analytical approach of traditional rhetoric. From the beginning of the call to modernize rhetoric to the present day, criticism of traditional rhetoric has increased; therefore, reading the works done in the field of modern rhetoric, we encounter a significant amount of criticism that requires independent scientific research to provide a basis for avoiding excesses in judging and evaluating the rhetorical achievements of predecessors. This research has tried to examine and critique the criticisms of traditional rhetoric through a descriptive-analytical method and has achieved the following results by examining and criticizing the critical views of rhetoric modernization experts: The greatest criticism of contemporary scholars is the influence of rhetoric on Greek philosophical thought and the evaluation of texts. In a sense, their most important weaknesses are summarized in the incorrect comparison of traditional Islamic rhetoric with traditional Greek rhetoric, which have different socio-historical contexts, as well as incorrect comparison of rhetoric with contemporary critical schools that have different approaches and practical functions.

Keywords: Traditional Rhetoric, Rhetoric Modernization, Modern Rhetoric, Rhetoric Criticism, Rhetorical discourse.

Received: 2, June, 2021; Accepted: 21, August, 2022

Print ISSN: 2382-9850/Online ISSN: 2676-7627
<http://jalit.ut.ac.ir>

1. Corresponding author: muosakhezriazar@gmail.com
Ph.D. Candidate in Arabic Language and Literature, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran.
2. Professor, Department of Arabic Language and Literature, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran.
3. Professor, Department of Arabic Language and Literature, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran.
4. Professor, Department of Arabic Language and Literature, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran.

چالش ناکارآمدی بلاغت سنتی اسلامی از منظر بلاغت جدید عربی

موسی خضری آذر^۱

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.

عیسی متقی زاده

استاد گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.

فرامرز میرزایی

استاد گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.

خلیل پروینی

استاد گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.

تاریخ دریافت مقال: ۱۴۰۰/۰۳/۱۲ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۱/۰۵/۳۰

علمی - پژوهشی

چکیده

در عصر معاصر، تلاش‌های فراوانی جهت به‌روزرسانی دانش بلاغت صورت گرفته است. از این‌رو، دو اصطلاح «بلاغت جدید» و «نوسازی بلاغت» از جمله اصطلاحات فراگیر در میان پژوهشگران معاصر عرب قرار گرفته‌اند که از اواخر قرن نوزدهم میلادی تا به امروز بخش قابل توجهی از گفتمان بلاغی معاصر را به خود اختصاص داده‌اند. نوسازی بلاغت به یک‌سری تلاش‌هایی گفته می‌شود که بخشی یا تمام موضوعات بلاغت سنتی را بازخوانی کرده و پیشنهادهایی جهت بهبود آن مطرح کرده‌اند. برای نخستین بار، شیخ محمد عبده در الأزهر دعوت به به‌روزرسانی منابع بلاغت کرد و جبر ضومط در تألیفات خود به نوسازی در بلاغت دعوت نمود. گفتمان نوسازی بلاغت همواره با گفتمان بلاغت سنتی در چالش بوده و سرآغاز نوسازی بلاغت با نقد میانی نظری، مسائل روش‌شناختی و رویکرد تحلیلی بلاغت سنتی همراه بوده است. از آغاز دعوت به نوسازی بلاغت تا به امروز، انتقادات به بلاغت سنتی فزونی یافته است؛ لذا با خوانش کارهای صورت گرفته در زمینه بلاغت جدید، به کمیت قابل توجهی از انتقادات مواجه می‌شویم که پژوهش علمی مستقل را می‌طلبند تا زمینه را برای دوری از افراط و تفریط در دآوری و ارزش‌گذاری دستاوردهای بلاغی پیشینیان فراهم سازد. پژوهش پیش‌رو، با روش توصیفی - تحلیلی به بررسی و نقد انتقادات وارد بر بلاغت سنتی همت گذاشته است و از بررسی و نقد دیدگاه‌های انتقادی صاحب‌نظران نوسازی بلاغت، به این نتایج دست یافته است: بیش‌ترین انتقادات پژوهشگران معاصر به اثرپذیری بلاغت از اندیشه‌های فلسفی یونان و ارزش‌گذاری متون است. از جهتی مهم‌ترین نقاط ضعف آنان در هم‌سنجی نادرست بلاغت سنتی اسلامی با بلاغت سنتی یونان که از بافت اجتماعی - تاریخی متفاوتی برخوردارند و همچنین مقایسه نادرست بلاغت با مکاتب نقدی معاصر که دارای رویکرد و کارکرد عملی مختلفی هستند، خلاصه می‌شود.

واژه‌های کلیدی: بلاغت سنتی، نوسازی بلاغت، بلاغت جدید، نقد بلاغت، گفتمان بلاغت.

۱. مقدمه

در اواخر قرن نوزدهم میلادی، در حوزه علمیه الأزهر و دانشگاه‌های مصر کوشش‌هایی در زمینه نوسازی بلاغت سنتی اسلامی انجام شد. در این میان، شیخ محمد عبده (۱۹۰۵) به نقد شرح‌نامه‌ها، خلاصه‌نویسی‌ها و حاشیه‌نویسی بر کتاب «تلخیص المفتاح» خطیب قزوینی برآمده و

دو کتاب «دلائل الإعجاز فی علم المعانی» و «أسرار البلاغة» از عبدالقاهر جرجانی را جایگزین «مختصر المعانی» و «المطول» کرد که برای سده‌های طولانی، بخشی از مواد درسی الأزهر به شمار می‌رفتند. هم‌زمان با عمل شیخ محمد عبده، جبر ضومط (۱۹۳۰م) استاد دانشگاه‌های سوریه و مصر، در کتاب «الخواطر الحسان فی المعانی والبیان» به نیاز دانشگاه‌ها به به‌روزرسانی کتاب‌های بلاغی اشاره می‌کند (ضومط، ۱۹۳۰: ۱) ضومط بر این باور است بلاغت سنتی اسلامی در اساس دانش فهم اعجاز قرآن کریم است و برای نوآموزان بلاغت، راه‌گشا نیست. از این‌رو، وی تدوین کتاب‌های نو را جهت تسهیل آموزش این دانش به دانشجویان، امری ضروری می‌داند (همان).

سپس پژوهشگرانی از جمله أحمد أمين، أحمد الشایب، أمين الخولی، أحمد مطلوب، سلامة موسى، بکری شیخ أمين، طه حسین، شوقی ضیف، محمد برکات حمدی أبو علی، سعد مصلوح، صلاح فضل، محمد عبدالمطلب، محمد مفتاح، محمد العمری و محمد مشبال بر نوسازی بلاغت تأکید کردند. در این میان، برخی از پژوهشگران مانند أحمد الشایب، أمين الخولی، سعد مصلوح و محمد عبدالمطلب خود اقدام به تدوین الگویی جدید در زمینه بلاغت نمودند.

عوامل خاصی در جهان عرب دعوت به نوسازی بلاغت سنتی را پیش کشید؛ نخست، هم‌سنجی بلاغت سنتی اسلامی با بلاغت غرب؛ نگارش‌های نخستین درباره نوسازی بلاغت، حاکی از اثرپذیری نوپردازان جهان عرب از بلاغت غربی است. جبر ضومط از نخستین منادیان نوسازی بلاغت، در کتاب «فلسفة البلاغة» به مقایسه بلاغت عربی با بلاغت غربی می‌پردازد. شوقی ضیف نیز معتقد است بلاغت غرب به دلیل پرداختن به سبک و ژانرهای ادبی نسبت به بلاغت عربی برتری دارد (ضیف، بی‌تا: ۳۷۶). ضیف به بازخوانی و تغییر بلاغت سنتی اسلامی دعوت می‌کند و دو ویژگی را از لازمه‌های بلاغت جدید می‌داند؛ نخست، بلاغت جدید باید تمامی سبک‌ها و ژانرهای ادبی را پوشش دهد؛ دوم، بلاغت جدید باید با مناسبات اجتماعی معاصر هم‌سو و هماهنگ باشد (همان، ۳۷۶).

از سویی دیگر، در دوره معاصر و به دنبال تأثیرپذیری پژوهشگران عرب از مکاتب نقدی جهان غرب، نگاه‌ها از بلاغت به سمت مکاتب نقد ادبی دوخته‌شده و پژوهشگران فراوانی با دیده انکار و ناکارآمدی به بلاغت سنتی اسلامی نگرسته و اتهاماتی بر آن وارد ساختند. پژوهشگران جهان عرب که با مکاتب نقدی غرب آشنا شده بودند، از موضوعات بلاغی فرار کرده و بهشت خود را در مکاتب نقدی معاصر جستجو می‌کردند. در این دوران، شخصیتی به‌مانند عبدالقاهر جرجانی که بنیان‌گذار بلاغت اسلامی به شمار می‌رفت (ابن الرسول و همکاران، ۱۳۹۶: ۲۱) از جانب

فرهیختگان دانشگاهی به‌عنوان منتقد ادبی معرفی می‌شود. سید قطب (۱۹۰۶-۱۹۶۶) جرجانی را نه به‌عنوان بلاغت شناس، بلکه نخستین بنیان‌گذار نقد ادبی روشمند در جهان اسلام معرفی کرده و کتاب خود در نقد ادبی را به او تقدیم می‌کند (قطب، ۲۰۰۳: ۵). کمال أبودیبه نیز که سهم بسزایی در معرفی آثار و نظریه جرجانی در باب نظم داشته، وی را بلاغت شناس نمی‌داند؛ أبودیبه در این باره می‌نویسد: «به‌این ترتیب، او یک بلاغت شناس نیست، بلکه منتقد ادبی است» (۱۳۹۴: ۳۳).

مسئله دیگری که در رویگردانی از بلاغت سنتی و به‌تبع، در نقد میانی نظری و مسائل روش‌شناختی آن نقش آشکاری داشت، گذار از زبان ادبی سنگین و پرطمطراق در تجربه‌های نثری و شعری معاصر، به‌سوی زبان روزمره و خودکار بود. تجربه‌های نو، گزینش زبانی تازه را می‌طلبیدند؛ زبانی که کم‌تر در بند واژگان و عبارات سنگین درآید؛ قید و بندی که متون نثری قدیم در آن افتاده بود (حسین، ۲۰۱۲: ۵۷) و این زبان نو به بلاغت سنتی بی‌اعتنا بود (الجیوسی، ۲۰۰۷: ۶۳۸؛ شرف، بی‌تا: ۱۰۳).

دعوت به نوسازی بلاغت از جانب پژوهشگران معاصر و انتقال امپراتوری چندین سده بلاغت به میدان نقد ادبی، زمینه را برای نقد بلاغت سنتی اسلامی فراهم ساخت و منجر به انتقادهای افراطی به میانی نظری، مسائل روش‌شناختی و رویکرد تحلیلی آن شد؛ گویی بلاغت جدید و مکاتب نقدی معاصر، از جمله سبک‌شناسی و زبان‌شناسی متن باید جایگزین بلاغت سنتی اسلامی گردند تا جایی که موضوع ناکارآمدی و بیهودگی مباحث بلاغت در میان برخی پژوهشگران معاصر مطرح گردید (الغذامی و إصطیف، ۲۰۰۴: ۱۲).

موضوع ناکارآمدی بلاغت سنتی اسلامی، مجادله‌ای چالش‌برانگیز را طرح کرده است که برای روشن ساختن مرزهای آن، نیاز به بررسی علمی دارد؛ تا در این زمینه گرفتار احکام افراطی و تفریطی نشویم. از این‌رو، پژوهش پیش‌رو، با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی در صدد ردیابی و آسیب‌شناسی انتقادهای وارده بر بلاغت سنتی اسلامی برآمده و تلاش نموده تا با نگاهی بی‌طرفانه، منشأ ایرادها را سنجیده و میزان درستی و نادرستی آن‌ها را به بحث و کنکاش بگذارد و برای رسیدن به این مهم، پرسش‌ها و فرضیه‌های ذیل را طرح می‌کند:

۱-۱. پرسش‌های پژوهش

۱. از دیدگاه صاحب‌نظران بلاغت جدید، مهم‌ترین انتقادهای وارده بر بلاغت سنتی چیست؟
۲. چه دلایلی در طرح این انتقادات تأثیرگذار بوده است؟
۳. مهم‌ترین نقاط ضعف انتقادهای طرح شده کدام‌اند؟

۲-۱. فرضیه‌های پژوهش

۱. مهم‌ترین اتهامات وارد شده بر بلاغت سنتی، تأثیرپذیری بلاغت از منطق و فلسفه یونانی، ویژگی سنجش‌گرانه و نابسامانی موضوعی است.
۲. هم‌سنجی بلاغت سنتی با مکاتب نقدی معاصر از جمله سبک‌شناسی و زبان‌شناسی متن، مهم‌ترین دلایل طرح انتقادات علیه بلاغت سنتی به شمار می‌رود.
۳. به نظر می‌رسد برخی منتقدان، مقصود خود از بلاغت سنتی را مشخص نکرده‌اند و معلوم نیست که تمام تلاش‌های بلاغی را نقد می‌کنند یا تنها درس‌نامه‌های متأخر بلاغت را به چالش می‌کشند.

۳-۱. پیشینه پژوهش

نگاه انتقادی به بلاغت سنتی پیشینه‌ای دراز دارد؛ کتاب‌ها و مقالات بررسی شده درباره «بلاغت سنتی» نیز عموماً به مسئله خردگیری‌ها به بلاغت پرداخته‌اند و آن‌ها را تکرار نموده‌اند و کم‌تر به مسئله واکاوی اصل انتقادات ورود کرده‌اند. در این میان، پژوهش‌های اندکی وجود دارد که به دفاع از بلاغت برآمده‌اند. به‌عنوان نمونه، می‌توان به کتاب «دفاع عن البلاغة» اثر احمد حسن الزیّات که نخستین بار، به سال ۱۹۴۲ میلادی در سلسله مقالاتی تحت همین عنوان در مجله «الرسالة» و هم‌زمان با انتقادهای موسی سلامة، عبدالصبور شاهین و امین الخولی به بلاغت سنتی، انتشار یافت. زیّات معتقد بود که علل روی‌گردانی از بلاغت در دوره معاصر، سرعت تغییر در پدیده‌ها، اقبال مردم به روزنامه و ورود صاحبان منصب به نویسندگی و شاعری است؛ که هیچ سررشته‌ای در این مورد ندارند (الزیّات، ۱۹۴۵: ۱۰-۵). وی در صدد دفاع از بلاغت برآمده و مواردی را به‌عنوان راهکار، جهت بهره‌گیری از بلاغت معرفی می‌نماید. محمود محمد شاکر نیز در پیشگفتار خود بر کتاب اسرار البلاغة جرجانی که سال ۱۹۹۱ میلادی به نگارش درآمده، به آسیب روی‌گردانی برخی معاصران از بلاغت سنتی اشاره کرده؛ شاکر حتی از کسانی که درس‌نامه‌های بلاغی مانند «المطول» و «مختصر المعانی» سعدالدین تفتازانی را نقد می‌کنند، شکوه کرده و کار آنان را سبک شمردن دستاوردهای مسلمانان به درازای تاریخ می‌داند (شاکر، بی‌تا: ۲۱). لازم به یادآوری است که کار زیّات و شاکر تنها اشارتی کوتاه به انتقادهای وارد شده بر بلاغت سنتی بوده و در زمان آنان، هنوز انتقادهای جدی‌تر نسبت به بلاغت طرح نشده بود.

محمد عبدالمطلب در پژوهشی گران‌سنگ و الهام‌بخش، تحت عنوان «البلاغة العربية قراءة أخرى» (۱۹۹۷)، درصدد پاسخ‌گویی به برخی انتقادهای وارد شده بر بلاغت سنتی برآمده است. عبدالمطلب در میان انبوهی از انتقادها به گزینش چند انتقاد بسنده کرده است. پژوهش

عبدالمطلب با تمام ارزش‌هایش که نتیجه تسلط پژوهشگر بر دستاوردهای زبانی دانشمندان قدیم و جدید است، تمام انتقادات را پوشش نداده و پس‌زمینه فکری و دیدگاه‌های جایگزین منتقدان را واگذاشته است. پژوهشی دیگر که به بررسی، دسته‌بندی و پاسخ‌گویی به انتقادات وارد شده بر بلاغت سنتی پرداخته، مقاله بن عیسی بطاهر با عنوان «اشکالیه تجدید البلاغة العربية رؤیة فی المنهج و طرائق التعلیم» است. نویسنده در بخشی از مقاله، برخی از انتقادات را بررسی کرده است؛ اما چون مقاله در اصل به موضوع تجدید روش‌های تدریس بلاغت پرداخته، به واکاوی دیدگاه‌های انتقادی به بلاغت سنتی از زاویه هم‌سنجی بلاغت سنتی اسلامی با بلاغت غرب و تأثیرپذیری آن از دانش‌های معاصر نپرداخته است.

۱-۴- بحث و بررسی

انتقادهای وارده بر بلاغت سنتی اسلامی از گستردگی فراوانی برخوردارند؛ لذا نمی‌توان همه انتقادات را در یک مقاله به بحث و بررسی گذاشت. نخست آماری کلی از انتقادهای وارده بر بلاغت سنتی به دست خواهیم داد؛ سپس پربسامدترین انتقادات را انتخاب کرده و بررسی خواهیم نمود.

جدول شماره ۱

۱	اثربرداری از اندیشه‌های فلسفی یونانیان	۷	توجه انحصاری به ادبیات
۲	عدم هماهنگی با تحولات زبانی	۸	تقسیم‌بندی افراطی
۳	ارزش‌گذاری متون	۹	جزئی‌نگری
۴	نابسامانی موضوعی	۱۰	مخاطب‌محوری و عدم توجه به گوینده
۵	نبود نگرش تطبیقی	۱۱	اثربرداری از دانش‌های کلام، نحو و اصول فقه
۶	صورت‌گرایی		

انتقادهای وارده بر بلاغت سنتی اسلامی (حسین، بی‌تا: ۱۴؛ الخولی، ۱۹۹۶: ۷۳، ۸۲؛ الشایب، ۱۹۹۱: ۳۸؛ مشبال، ۲۰۱۶: ۹؛ مصلوح، ۲۰۰۴: ۷۲-۶۷؛ عبدالمطلب، ۱۹۹۷: ۴، ۲۵۸؛ ضیف، بی‌تا: ۳۷۶-۳۷۸؛ فضل، ۱۹۹۸: ۱۸۳-۱۷۷؛ عیاد، ۱۹۹۲: ۲۳۵؛ المسدی، بی‌تا: ۸۱).

در این پژوهش از میان انتقادهای مطرح شده، به «اثربرداری بلاغت سنتی اسلامی از اندیشه‌های فلسفی یونانیان»، «عدم هماهنگی با تحولات زبانی»، «ارزش‌گذاری متون»، «نابسامانی موضوعی» و «نبود نگرش تطبیقی» از پربسامدترین انتقادات مطرح شده درباره بلاغت سنتی اسلامی، بسنده خواهیم کرد.

۲. اثربرداری بلاغت سنتی اسلامی از اندیشه‌های فلسفی یونانیان

جامعه اسلامی در دوره عباسی آستان تغییرات سیاسی و دینی بسیاری بود؛ از یک‌سو فرقه‌های مذهبی و درون دینی و از سوی دیگر پیوند اقتصادی و مناسبات سیاسی با نحله‌های برون دینی به‌نوعی دادوستد فرهنگی میان فرقه‌های اسلامی و دیگر ادیان و مذاهب انجامید. شاید بتوان گفت، جهان اسلام در این برهه بیش‌تر تحت‌تأثیر فرهنگ و دانش یونانی‌ها قرار گرفت، و بر

اساس یک مثل مشهور؛ سیاست نزد ایرانیان و فلسفه متعلق به یونانیان بود (توحیدی، ۱۹۸۸: ۱/۶). مسلمانان از رهگذر ترجمه کتاب‌های یونانی در زمینه فلسفه، منطق، طب و دیگر علوم، با اندیشه‌های یونانیان، به‌ویژه کارهای ارسطو آشنا شدند تا جایی که دانش کلام، منطق و فلسفه اسلامی را بر پایه منطق و فلسفه یونان بنیان نهادند. اصطلاحات مورد استفاده، شیوه فصل‌بندی و موضوعات برخی دانش‌ها، به‌خوبی گویای این است که جهان اسلام از دستاوردهای علمی غرب، به‌ویژه در زمینه فلسفه و منطق بهره جسته است و آن را بستری برای طرح موضوعات خود قرار داده است. اما آنچه در دوران معاصر چالش‌برانگیز است، اثرپذیری دانش‌های زبانی، به‌ویژه دانش بلاغت از دستاوردهای فلسفی دانشمندان یونان است. برخی از پژوهشگران معاصر، دایره این اثرپذیری را به دانش‌های زبانی، به‌ویژه بلاغت گسترش داده و چنین پنداشته‌اند که برای نخستین بار، متکلمان معتزلی تحت‌تأثیر اندیشه یونانیان قرار گرفته‌اند، سپس این اثرپذیری از ساحت اندیشه به میدان عمل آمده و رنگ و بوی تطبیقی به خود گرفته است. از این‌رو، می‌توان متکلمان معتزلی را نخستین بنیان‌گذاران بلاغت عربی دانست (حسین، بی‌تا: ۸). در مقابل، برخی پژوهشگران این اثرپذیری را بسیار ناچیز می‌دانند (سلامه، ۱۹۵۰: ۴۳). در این میان بیش‌تر اندیشمندان معاصر اهمیت ویژه‌ای به اصالت کار جرجانی داده و او را از هر نوع دنباله‌روی اندیشه‌های فلاسفه یونان مبرا دانسته‌اند (السید، ۲۰۰۶: ۲۲۹)؛ گرچه شماری دستاوردهای او را نیز از قاعده اثرپذیری مجزا نکرده‌اند (همان، ۲۲۹). چنان‌که، طه حسین بر این باور است «عبدالقاهر [جرجانی] تنها، فیلسوفی است که خیلی خوب سخنان ارسطو را شرح و توضیح داده است» (حسین، بی‌تا: ۱۴).

به نظر می‌رسد اختلاف پژوهشگران در موضوع اثرپذیری بلاغت اسلامی از اندیشه‌های یونانی، دست‌کم ریشه در دو دلیل اصلی دارد؛ نخست این‌که مترجمان دوره عباسی، در ابتدا کتاب‌های فلسفی، پزشکی و دیگر علوم طبیعی را به زبان عربی ترجمه کردند و تا دیری بلاغت یونان، از جمله کتاب‌های بوطیقا و رتوریک ارسطو، به زبان عربی ترجمه نشده بود. نخستین بار که بلاغت یونان به زبان عربی ترجمه شد، دوره‌ای از طرح مباحث بلاغت اسلامی می‌گذشت و اصطلاحات و اندیشه‌های بلاغی در کتاب‌های مسلمانان شکل گرفته بود. علاوه بر این، ترجمه کتاب‌های ارسطو در رابطه با دانش بلاغت با اقبال کم‌تری مواجه شد، زیرا ترجمه کتاب به‌خوبی انجام نشده و فهم برخی اصطلاحات دشوار و حتی ناممکن بود (موسی، ۲۰۰۷: ۳۱) و با وجود دسترسی به برخی اندیشه‌های یونانی از رهگذر کتاب‌ها و ترجمه‌های ابن سینا در فن خطابت و شعر، به دلیل ناهمخوانی موضوعات آن با ذوق عربی، مورد استفاده قرار نگرفت (ابن الاثیر، ۱۴۲۰:

۱/۳۰۲). دلیل دوم این که بلاغت اسلامی در آغاز پیدایش، پیوندی ناگسستنی با کشف و اثبات اعجاز قرآن کریم داشت (فضیلت، ۱۳۹۰: ۲۰۰)؛ این خود، ادعای تأثیرپذیری بلاغت اسلامی از اندیشه‌های یونانی را مورد تردید قرار می‌دهد؛ زیرا این دانش، در بطن فرهنگ اسلامی و در راستای برآورده کردن نیازهای جامعه مسلمانان به وجود آمد و رشد یافت و متأثر از ذوق اصیل عربی بود. بنا بر دیدگاه ابن الأثیر، شاعران و نثرنویسان بزرگی مانند ابو تمام، بحتری، مسلم بن ولید، عبدالحمید، ابن العمید و غیره که اصالتاً غیرعرب بودند، از بستر جامعه اسلامی - عربی تغذیه نموده‌اند و به هیچ شیوه‌ای از اندیشه‌های یونانی متأثر نشده‌اند (فضیلت، ۱۳۹۰: ۳۰۵-۳۰۱).

حال این سؤال مطرح است که حتی در صورت اثبات اثرپذیری بلاغت اسلامی از اندیشه‌های یونانی، آیا می‌توان از اعتبار آن کاست و بر آن خرده گرفت؟ منتقدان بلاغت سنتی، چنین پنداشته‌اند که بهره‌گیری از اندیشه‌های یونان؛ به‌ویژه بهره‌گرفتن از دانش‌های منطق و فلسفه، برای دانشی که عهده‌دار اثبات اعجاز است سزاوار نیست. غافل از این که حتی دانشی مانند کلام که عهده‌دار اثبات اصول عقاید اسلامی است، خود به‌نوعی متأثر از اندیشه‌های یونانی است. منتقدان از جهتی دیگر، بلاغت را دانشی متکی بر ذوق دانسته‌اند؛ که از آبخور صاف و اصیل زبان و ادبیات عرب تغذیه نموده، لذا آمیختگی آن را با هر اندیشه بیگانه جایز ندانسته‌اند. آنچه تردیدناپذیر است، به فرض بهره‌گیری بلاغت اسلامی از اندیشه‌های یونانی، این تأثیرپذیری ساختاری ناوابسته دارد و دارای رویکردی ویژه است. تا آنجا که نمی‌توان استفاده از منطق و فلسفه را دلیلی جهت خرده‌گیری بر بلاغت اسلامی دانست؛ چراکه این دو دانش کارایی بسزایی در تدوین و ساختاربندی دانش‌های اسلامی داشته‌اند و به‌گونه‌ای چارچوب معرفتی بلاغت و نقد ادبی به شمار می‌روند. چنانچه در ساخت چارچوبی سامانمند برای شناساندن عمیق اصطلاحات و ساختاربندی ژرف موضوعات بلاغی، کمک شایانی کرده‌اند (عبدالمطلب، ۱۹۹۷، ۴؛ فضل، ۱۹۹۸: ۱۷۷). افزون بر این، ژرف‌نگری دانشمندان بلاغت اسلامی در ماهیت و کارکرد هنر‌سازهای بلاغی و تطبیق عملی آن بر متون اسلامی - عربی خود گواهی زنده بر اصالت بلاغت اسلامی است؛ به‌گونه‌ای که روش تحلیل بلاغت شناسانی مانند جرجانی و سکاکی به‌هیچ‌وجه به روش‌های فلسفی شباهت ندارد؛ آنان به جای تطبیق روش فلسفی بر متون تحلیل شده، بیشتر در پی کشف زیبایی و اثرگذاری این متون برآمده‌اند.

از نظر بافت اجتماعی و تاریخی پیدایش دانش بلاغت نیز، نمی‌توان با دیدگاه منتقدان هم‌رأی بود. منتقدان، بلاغت اسلامی و بلاغت یونانی را از چشم‌اندازی واحد بررسی کرده‌اند؛ همین امر باعث شده تا داوری‌های پژوهشگران غربی، درباره بلاغت یونانی بر پژوهش‌های جهان عرب نیز اثر گذارد. باید توجه داشت اهدافی که توجیه‌گر بنیان دانش بلاغت شده‌اند، در دو بافت تاریخی - اجتماعی متفاوت صورت گرفته است؛ لذا امری طبیعی می‌نماید که نگرش و

ابزارهای دانش بلاغت در دو تمدن بزرگ اسلامی و یونانی نیز گوناگون باشد. چنان که اساس بلاغت یونانی بر آموزش «فن سخنوری» بوده؛ از این رو، ابزارها و روش‌هایی جهت آموزش سخنوری آیینی، سیاسی و دادگاهی به دست می‌داد. همین امر باعث می‌شد که بلاغت یونانی ویژگی تجویزی به خود بگیرد؛ چراکه تشخیص سبک‌های والا و درست به کار بردن آن، یکی از اهداف درس‌نامه‌های بلاغی یونانی را تشکیل می‌داد (وردانک، ۱۳۹۷: ۱۳۴). اما آنچه از منابع بلاغی تمدن اسلامی مشهود است، بلاغت اسلامی جهت کندوکاو در زبان اعجاز‌آمیز قرآن کریم تأسیس شده است و با مراجعه به آثار نخستین این دانش، به‌ویژه دو اثر گران‌سنگ جرجانی، مشخص می‌شود که بلاغت اسلامی، علاوه بر توجه به فن سخنوری، بیشتر می‌کوشد تا در پی جستجو و توصیف هنر‌سازیهایی برآید که به یک متن، ویژگی ادبیت می‌بخشد. به دیگر سخن، بلاغت اسلامی بر خلاف بلاغت یونانی، دانشی توصیفی است؛ چراکه می‌کوشد ویژگی‌های زبانی یک متن را در راستای کشف و فهم دلایل اثرگذاری آن، تبیین کند.

۱-۲. عدم هماهنگی با تحولات زبانی

مسئله هماهنگ نبودن دانش بلاغت با دگردیسی‌های زبانی را می‌توان در چپستی و کارکرد آن مطرح نمود؛ در واقع، از نظر منتقدان، بلاغت کم‌تر به تحول درونی خود پرداخته و از نظر کارکرد عملی نیز، روشی در زمانی و تاریخی داشته است؛ از این رو، دیدگاه‌های بلاغی دانشمندان بلاغت سنتی، مشمول قانون تاریخ‌مندی شده‌اند (مفتاح، ۱۹۹۰: ۸). این انتقاد از نگاه برخی پژوهشگران معاصر، تمام دانش‌های زبانی را در برمی‌گیرد؛ چنان که معتقدند یکی از اصول حاکم بر اندیشه زبانی دانشمندان قدیم اسلامی، ایستایی و تغییرناپذیری زبان است (عیاد، ۱۹۹۲: ۲۳)؛ به عبارتی دیگر، لغت‌شناسان و دستورنویسان مسلمان، زبان را پدیده‌ای اجتماعی قابل تغییر و تطور نمی‌دانستند. از این رو، دانش بلاغت و هر دانش دیگری که به بررسی و تحلیل فرآورده‌های زبانی می‌پرداخت، به تبع، ایستا بوده است. همچنین بلاغت که تحلیل و تفحص متون را برعهده داشته، از ویژگی در زمانی برخوردار بوده و به‌مانند دانش‌های زبانی معاصر – از جمله زبان‌شناسی و سبک‌شناسی – هم‌زمان به دوگانه در زمانی و هم‌زمانی در واکاوی متون نپرداخته است. در این زمینه، منتقدان بلاغت سنتی از چشم‌انداز دانش‌های زبانی معاصر، به بلاغت نگریسته، و به این امر توجه نکرده‌اند که تا اواخر قرن نوزدهم به صورت خودآگاه، نامی از پژوهش‌های هم‌زمانی نبوده و دو اصطلاح «هم‌زمانی و در زمانی» یکی از دوگانه‌های ویژه فردینان دوسوسور (۱۸۵۷-۱۹۱۳) زبان‌شناس معاصر است (دوسوسور، ۱۳۹۶: ۱۱۷-۱۱۵). در واقع، منتقدان بلاغت سنتی، ویژگی دانش‌های معاصر را بر بلاغت تطبیق داده‌اند و از این رهگذر، بدان خرده گرفته‌اند. شاید

اندیشه پژوهش‌های همزمانی نزد بلاغت شناسان مسلمان وجود نداشته؛ اما نمی‌توان منکر توانایی تحلیل‌های همزمانی به کمک دانش بلاغت شد؛ چراکه امروزه با بهره‌گیری از مباحث بلاغت، می‌توان به تحلیل بلاغی در زمانی و همزمانی متون پرداخت. از جهتی دیگر، عدم هماهنگی بلاغت سنتی با تحولات زبانی را اگر فارغ از داده‌های معاصر بررسی کنیم، می‌توانیم هماهنگی با تحولات زبانی را در تلاش‌های بلاغت شناسان مسلمان به‌خوبی مشاهده کنیم؛ به‌ویژه در نخستین تلاش‌های مرتبط با اعجاز قرآن کریم و کتاب‌های جرجانی و «مفتاح العلوم» سکاکی که سیر تحول منطقی را در پیش گرفته‌اند. این سیر تطور تاریخی را می‌توان تا دوران تلخیص المفتاح قزوینی جستجو نمود. به‌عنوان مثال، اصطلاح مجاز در نخستین کاربردهای خود تفاوت چشمگیری با مفهوم آن در کتاب سکاکی داشت؛ مجاز نزد ابو عبیده، سبک‌های مختلف کاربرد زبان نزد عرب را شامل می‌شد؛ اما به‌مرور زمان این اصطلاح معنای محدودتری به خود می‌گیرد و تنها به کاربرد مجازی زبان در برابر کاربرد حقیقی آن اطلاق می‌شود. همچنین می‌توان به اصطلاح بدیع اشاره نمود، که چگونه از زبان خودکار به معنای «تازه، نوظهور و نادر» برای نخستین بار در دوره عباسی، وارد دایره زبان دانش‌های ادبی می‌شود. بدیع، نزد جاحظ، مبرّد، ابن قتیبه و معاصرانشان، به بسیاری از هنرهای بلاغی اطلاق می‌شد که به‌نوعی جدید و نادر به شمار می‌رفتند و شاعران برای نخستین بار و با تأثیرپذیری از بافت زبانی، فرهنگی و تاریخی دوران خود، از آن استفاده می‌کردند. سپس تمامی این هنرهای بلاغی در یک کتاب تحت عنوان «البدیع» و به قلم عبدالله ابن المعتز (۲۴۷-۲۹۶) گردآوری می‌شود؛ اما همچنان بدیع از معنای عام خود برخوردار است و تمامی هنرهای بلاغی را شامل می‌شد؛ از این‌رو، بدیع نزد ابن المعتز، شامل استعاره نیز می‌شد (ابن المعتز، ۱۹۹۰: ۷۶) که هنگام تدوین بلاغت، به بخش بیان ملحق شد.

بلاغت سنتی از نظر روش نیز پویا بوده و به‌مرور زمان پیشرفت‌های چشمگیری به خود دیده است. برای پویایی نگاه بلاغت شناسان سنتی می‌توان شواهدی فراوان اقامه کرد؛ اما در اینجا تنها به یک نمونه بسنده خواهیم کرد. نمونه بارز پویایی روش تحلیل بلاغی را می‌توان چند بیت نام برد که بلاغت شناسان و منتقدان ادبی با دیدگاهی متفاوت بدان نگریسته‌اند و روش تحلیلی را به شیوه‌ای ایستا و تاریخ‌مند تبدیل نکرده‌اند:

ولما قضينا من منى كل حاجة	ومسح بالأركان من هو مسح
أخذنا بأطراف الأحاديث بيننا	وسالت بأعناق المطى الأباطح

نخست ابو تمام (۱۸۸-۲۳۱) این چند بیت را به‌عنوان برگزیده‌های شعر عربی در باب نسب ذکر می‌کند و آن را از جانب شاعرانی می‌داند که در سرایش اشعار، کم‌کار بوده‌اند (ابو تمام، بی‌تا: ۱۸۷). ابن قتیبه (۲۱۳-۲۷۴) ضمن این که نمونه این اشعار را فراوان می‌داند، و شاعر را در این باره

صاحب‌سبک نمی‌شناسد؛ ابیات را مصداق شعرهایی می‌داند که از جهت مخارج واژگان، آغاز و پایان ابیات زیباست؛ لیکن هراندازه به دنبال فائده معنایی بگردیم، چیز خاصی عایدمان نمی‌شود (الدینوری، ۱۴۲۳: ۶۷/۱). سپس ابن طباطبا (؟-۳۲۲)، بلاغت شناس و منتقد بزرگ قرن سوم و چهارم، این ابیات را در کتاب خود «عیار الشعر» و در فصلی تحت عنوان «اشعار نیکو واژگان و تهی معنا» می‌آورد. وی ابیات را از این جهت که بیانگر واقعیت درونی شاعر هستند، می‌ستاید و واژگان آن را گوش‌نواز می‌داند. اما از نظر ارزش هنری، اشعار را استوار نمی‌داند؛ همچنین شاعر را نیز توانا نمی‌بیند (ابن طباطبا، ۲۰۰۵: ۱۳۸-۱۳۶). ابن جنی نیز در کتاب «الخصائص» نخست‌گریزی به تحلیل پیشینیان می‌زند. وی نه تنها این ابیات را از نظر معنایی کم‌ارزش نمی‌داند؛ بلکه دلایلی در جهت ارزش معنایی ابیات ارائه می‌کند؛ او دانشمندان پیش از خود را به نداشتن قریحه و عدم درک هدف شاعر و معانی زیبا و لطیف نهفته در ابیات متهم می‌کند (ابن جنی، بی‌تا: ۲۳۸/۱). او سپس به تحلیل زیباشناختی و معناشناختی دو جمله «کل حاجة» و «أخذنا بأطراف الحديث بیننا» می‌پردازد (همان، ۲۳۸-۲۳۹). ابن جنی چون دانشمندان قدیمی را در حال تحلیل واژگانی این ابیات دیده، روش خود را به تحلیل معناشناختی تغییر می‌دهد و این بار از زاویه معنا، به ابیات نگاه می‌کند و در آخر نیز نتیجه می‌گیرد که سخن منتقدان پیش از خود در تحلیل این ابیات درست نیست. شاید همین پویایی دانشمندان اسلامی در تحلیل بلاغت باعث شده که ابن جنی دیدگاه خود مبنی بر خادم بودن واژگان را طرح نماید؛ چراکه ابن قتیبه و ابن طباطبا معتقد بودند معانی این ابیات کم‌ارزش است؛ اما واژگان آن زیبا و گوش‌نواز است. اما ابن جنی با این رویکرد که واژگان تنها خدمتگزار معانی هستند، دیدگاه آنان را به چالش می‌کشد و واژگان را ظرفی می‌داند که نگاره‌گری و مرمت کاری آن تنها برای ارزش محتوایی است که در آن ریخته می‌شود. این‌گونه نگاه منتقدان را به کلی تغییر می‌دهد و با روشی تازه و تحلیلی پویا؛ نه تنها نگاه گذشتگان را تکرار نمی‌کند؛ بلکه در برابر آنان می‌ایستد و تحلیلی کاملاً مخالف با تحلیل آنان ارائه می‌دهد. جرجانی (؟-۴۷۱) نیز که با دیدگاه ابن جنی همدل است و سخنان وی را مقدمه‌ای جهت ورود به تحلیل ابیات قرار می‌دهد؛ به هیچ وجه به تکرار سخنان ابن جنی اکتفا نمی‌کند. او روشی جدید برای تحلیل ابیات برمی‌گزیند که بیشتر وابسته به نظریه نظم است. وی استعاره‌های به‌جا، وصل‌ها و پیوندهای صحیح میان ابیات و ترتیب نیکوی واژگان و جملات را دلایل زیبایی و ارزش معنایی آن می‌داند (جرجانی، بی‌تا: ۲۱-۲۳). علوی (۶۶۹-۷۴۵) این ابیات را از جمله ابیاتی می‌داند که استعاره‌ای نیکو در آن به کاررفته و سرعت شتران در حرکت را به نمایش گذاشته است (العلوی، ۱۴۲۳: ۱۲۴/۱). به جز اشخاص نامبرده، می‌توان به تحلیل دیگر بلاغت شناسان، از جمله

ابو هلال عسکری، ابن الأثیر، سکاکی، خطیب قزوینی و قلقشندی نیز اشاره نمود؛ اما به همین چند نفر اکتفا می‌کنیم. با دقت نظر در تحلیل دانشمندان بالا گفت از یک نمونه ادبی، متوجه خواهیم شد که بلاغت سنتی، علاوه بر تطور در هنر سازه‌ها، از روش‌های تحلیلی پویایی برخوردار بوده؛ ابن قتیبه و ابن طباطبا در روش تحلیلی خود، بیشتر نگاهی اخلاقی داشته‌اند؛ لذا ابن قتیبه به معانی که کارکردی اخلاقی نداشته، توجه نکرده و نظر به ارزش واژگان داده است. ابن طباطبا نیز میزان ارزش ابیات را به بیان واقعیت زندگی شاعر گره زده است. ابن جنی و جرجانی نخست دوگانگی واژگان و معانی را رد کرده، سپس واژگان و معانی را گوش نواز و دلنواز می‌دانند. علوی نیز تنها به بیان یک هنر سازه تأثیرگذار در شیوایی و رسایی ابیات اکتفا می‌کند و تحلیلی مبتنی بر نیکویی ابیات با توجه به حذف ادات تشبیه و وجه شبه مطرح می‌کند.

۲-۲. داوری و ارزش‌گذاری متون

برخی از پژوهشگران معاصر، ویژگی داوری و ارزش‌گذاری متون را یکی از خاصیت‌های بلاغت سنتی دانسته‌اند (مصلوح، ۲۰۰۳: ۷؛ فضل، ۱۹۹۸: ۱۸۳)؛ به دیگر سخن، ارزیابی و ارزش‌گذاری متون، بخشی از اهداف غایی بلاغت سنتی به شمار می‌رود؛ کار بلاغت شناس نیز، کمک گرفتن از داوری‌های بلاغت و در نتیجه صدور احکامی همچون: نیکویی، بدی، زیبایی و زشتی متون تحلیل شده است. چنان که در طول تاریخ تطور بلاغت مشاهده می‌شود، بلاغت شناس، دانش بلاغت را سنج‌های جهت ارزش‌گذاری متون در نظر گرفته و از ذوق خود، در این داوری‌ها بهره گرفته است؛ از این‌روی، در گفتمان بلاغی-نقدی سنتی، واژگان مبتنی بر مدح و ذم متون پدید آمده است.

انتقادات طرح شده اهداف کاربردی بلاغت را نشانه رفته است و از این جهت به عدم مشروعیت بلاغت در تحلیل متون رأی داده است. سرچشمه این انتقادات، هم‌سنجی بلاغت با سبک‌شناسی و دیگر روش‌های نقدی معاصر است؛ چراکه به نظر این پژوهشگران، سبک‌شناسی بر خلاف بلاغت، دانشی است که به توصیف و تحلیل متون می‌پردازد بدون این که خود را درگیر ارزش‌گذاری گرداند (المسدی، بی‌تا: ۵۳-۵۲). با دقت نظر در انتقاداتی که از جانب این پژوهشگران مطرح شده، مشخص می‌شود که آنان مقصود خود از بلاغت سنتی را روشن ن ساخته‌اند؛ که کدام مرحله از مراحل سیر تطور بلاغت مد نظرشان است و این که آیا تمام بلاغت شناسان مسلمان چنین ویژگی را در پیش برده‌اند؟ مشخص است که کتاب‌های عبدالقاهر جرجانی از ویژگی توصیفی برخوردار هستند. جرجانی، پیش از قزوینی و تفتازانی، نه تنها بلاغت را در شکل ارزش‌گذارانه مطرح نمی‌کند؛ بلکه خود روش توصیفی-تحلیلی در بررسی متون را به کار می‌گیرد و آیات قرآن کریم و اشعار شاعران را از این دریچه، به بحث و کنکاش می‌گذارد. بلاغت سنتی تا مرحله درس‌نامه نویسی که برای فراگیری بلاغت، قواعد، مثال‌ها و نمونه‌های ایستا را

تکرار می‌کردند، به توصیف و تحلیل نقادانه متون می‌پرداخت؛ از این روی، باید نقد پژوهشگران را تنها درباره درس‌نامه‌های بلاغی صادق دانست. از چندی استناد به سبک‌شناسی به‌عنوان یک دانش توصیفی، با واقعیت زیاد سازگار نیست؛ چراکه در سبک‌شناسی - به‌ویژه سبک‌شناسی ادبی - نیز پژوهشگر برخی اوقات، از داوری و ارزش‌گذاری متون ناگزیر است. پرسش اساسی درباره دگرگونی سبک‌شناسی به دانشی ارزش‌گذار از همان آغاز تولد، اندیشه پژوهشگران را درگیر کرده بود (ناظم، ۲۰۰۲: ۹)؛ چراکه سبک‌شناسی به دنبال کشف الگوهای زیبایی‌شناسیک متن است و ساختار متن را از زوایای گوناگون به بررسی و کنکاش می‌گذارد؛ تا ممیزه‌هایی که متن را زیبا ساخته‌اند، ردگیری و دسته‌بندی کند. مشخص است که کشف زیبایی متن خود کاری ارزش‌گذارانه به شمار می‌رود؛ بنابراین، در مقام هم‌سنجی بلاغت سنتی و سبک‌شناسی معاصر، نمی‌توان به بی‌طرفی سبک‌شناسی در پرداختن به متون و دوری از داوری‌ها نظر داد.

هرچند ما کوششی جهت بنیان بلاغت سنتی بر قواعد ارزش‌گذارانه در میان بلاغت‌شناسان نخستین مشاهده نمی‌کنیم؛ اما اقبال درس‌نامه‌های پساساکاکی به این امر را می‌توان در مناسبات اجتماعی آن دوران، بازخوانی نمود. جامعه اسلامی همچنان که در میدان اصول و فروع دین دستخوش اختلافات فراوانی در میان فرق اسلامی شده بود، و دوگانه حق و باطل جهت پیوست هم‌اندیشان و بیرون راندن دگراندیشان در گفتمان دینی آن دوران نمودار گشته بود، مسئله حق و باطل، درستی و نادرستی اندیشه‌ها، بر ذهنیت دانشمندان تأثیر گذاشته و پا به پهنه پژوهش‌های ادبی و بلاغی نیز گذاشته بود؛ چنانچه دانش بلاغت و نقد ادبی، معیار و سنج‌های در اختیار منتقدان ادبی قرار می‌داد تا از رهگذر استدلال، از زیبایی یک چکامه شعری دفاع کنند و شاعری را باتوجه به سنج‌های مشخصی بر دیگر شاعران برتر بدانند. نمونه این موضوع را در کتاب‌های «موازنات» و مباحث مرتبط با «سرقات شعری» می‌توان مشاهده کرد. شخص جرجانی نیز فراوان به بررسی یک پدیده زبانی یا یک هنر سازه ادبی نزد چند شاعر برآمده و با توسل به قریحه نقادانه خویش حکم به زیبایی و یا عدم زیبایی آن پدیده یا هنر سازه در جایگاه‌های متفاوت داده است (نک: جرجانی، ۱۹۹۲: ۴۶-۴۷-۴۸-۸۳-۸۴) اما ایشان قواعد بلاغت را نه تنها در جهت ارزش‌گذاری متون به کار نبرده؛ بلکه درصدد بیان نظریه‌ای است که شیوایی و رسایی برخی از متون ادبی را در مقایسه با دیگر متون، توجیه کند. به دیگر سخن، هم‌سنجی و داوری متون نزد جرجانی و برخی دیگر از بلاغت‌شناسان، برای دسته‌بندی و ارزش‌گذاری صرف متون به کار نرفته است؛ بلکه مسیری منطقی جهت دسترسی به کارایی و کاربرد هنر سازه‌ها در متون ادبی بوده که کار تحلیل نقادانه را آسان می‌کرده و باعث آفرینش نقدی پویا و زنده در میان

دانشمندان مسلمان شده است. برای همین است که جرجانی واژگانی مانند «اجدع» و «شیء» را در چندین بافت مختلف بررسی می‌کند تا با روشی توصیفی، ویژگی‌های زبانی اشعاری که این واژگان در آن به کار رفته‌اند را استخراج کند؛ نه این‌که به شاعران یا سخنوران یاد دهد تا چگونه سخنرانی کنند و یا شعر بسرایند. اما درس‌نامه‌های بلاغی جهت آموزش نوآموزان، این تحلیل‌های پویا و زنده را در قواعدی خشک و ایستا بازگو کردند که نمی‌توان به‌هیچ‌وجه گناه این کار را در کارنامه اعمال بلاغت شناسان بزرگ اسلامی به ثبت رساند.

۲-۳. توجه افراطی به تقسیم‌بندی

بلاغت سنتی از نظر سازه‌ها و چیدمان درونی، به تقسیم‌بندی افراطی و توجه به فصل‌بندی و تفریعات گوناگون در ذیل موضوعات هر یک از سه‌گانه معانی، بیان و بدیع متهم شده است؛ به‌گونه‌ای که در برخی موارد، تقسیم‌بندی‌های تکراری و بدون فایده در آن به چشم می‌خورد (مصلوح، ۲۰۰۳: ۸). بسیاری از این تقسیم‌بندی‌ها مبتنی بر اندیشه نبوده؛ بلکه بیشتر «حاصل ذهن بی‌کار مردم قرون وسطا است که قبل از این‌که به فایده یک امر در زندگی توجه کنند به تقسیم‌بندی آن می‌پرداختند» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۱: ۴۴۰). به بیانی دیگر، بلاغت سنتی به‌جای پرداختن به تأویل گفتمان حاکم بر جامعه، کارکرد هنر‌سازهای بلاغی در آثار ادبی و چرایی انتخاب چنین هنر‌سازهایی از جانب شاعران، خود را درگیر تقسیم‌بندی‌های بسیار زیادی کرده که تأثیری در تحلیل گفتمان ادبی ندارند و نیز آموزش این دانش را برای فراگیران سخت کرده است. در واقع، منتقدان بلاغت سنتی انتظار دارند که بلاغت، برای نمونه به‌جای پرداختن به تقسیمات صور خیال و بیان تفریعات آن، باید به بافت درونی و بیرونی متون می‌پرداخت و کارکرد صور خیال بر مخاطب و چرایی تأثیرپذیری شاعر از آن‌ها را بررسی می‌کرد.

این انتقاد اگر به تمام تلاش بلاغت شناسان تعمیم داده شود، انتقادی دور از واقعیت به نظر می‌رسد؛ چراکه، بلاغت نه نزد جرجانی و نه نزد سکاکی از چنین ویژگی برخوردار نبوده، بلکه این ویژگی از مختصات درس‌نامه‌های پس‌اسکاکی است. ضمن این‌که تقسیمات مختلف هنر‌سازها در کتاب‌های بلاغی، همیشه وابسته به شاهد آوری و ذکر مثال بوده است؛ که خود نشانگر حضور این هنر‌سازها در بطن ادبیات است. به‌عنوان مثال، تقسیمات استعاره با توجه به میزان تأثیرگذاری آن بر مخاطبان و نقشی که در زیبایی سخن ایجاد می‌کند، صورت گرفته است. چنان‌که هرچه به‌کارگیری استعاره‌ها از لایه مادی به سمت لایه‌های انتزاعی‌تر برود، زیبایی و اثرگذاری سخن دوچندان می‌شود. ضمن این‌که برخی از نقدهای وارد شده در این زمینه، در دایره کار بلاغت نمی‌گنجد. برای نمونه، پویایی و ایستایی هنر‌سازها، همچنین رسیدن به رابطه کاربرد هنر‌سازها با زندگی و جامعه شاعر، توسط منتقد ادبی انجام می‌شود. بلاغت، هنر‌سازها را واری و دسته‌بندی می‌کند، منتقد نیز از این مایه آماده، جهت تحلیل و نقد متون بهره می‌برد. به نظر

می‌رسد که میان حوزه کاری بلاغت و حوزه کاری برخی دانش‌های زبانی خلط ایجاد شده و توقع‌ها نسبت به کار بلاغت با دیگر حوزه‌ها سنجیده و ارزیابی شده است؛ این در حالی است که بلاغت در پی کشف و آماده‌سازی خشت‌هایی است که نقد ادبی در سیر مسیر خود، از آن‌ها ساختمان و رویکرد تحلیلی خود را بنا می‌سازد. هرچند بلاغت شناسانی مانند جاحظ و جرجانی در عین دسته‌بندی و کشف هنر‌سازها، به به‌کارگیری و تطبیق آن‌ها بر متون ادبی برآمده‌اند؛ یا به عبارتی دیگر، هم‌زمان بلاغت شناس و منتقد ادبی بودند؛ اما بلاغت در قامت یک دانش، کارکرد و رویکرد ویژه‌ای به خود گرفته و راه دستیابی به هنر‌سازها را در پیش گرفته است. باید بخشی از بار توقعات را از دوش بلاغت برداشت و به دانش‌های دیگر سپرد. از جهتی دیگر، تقسیم‌بندی‌های بلاغی، زمانی سترون است که در بررسی و تحلیل متون مورد استفاده قرار نگیرند؛ اما اگر تقسیم‌بندی‌ها بخشی از ساختار اصلی هنر‌سازها باشد و در بررسی متون ادبی به کمک ما بیایند، نه تنها کم‌ارزش نیستند؛ بلکه نگاه منتقد به متن را ژرف‌تر و وسیع‌تر می‌کند. به‌علاوه، تقسیم‌بندی درست و منطقی، در فرایند آموزش نیز نقش بسزایی ایفا می‌کند و یادگیری دانش را آسان کرده و سرعت می‌بخشد. برای نوآموزان، ورود یکباره به کتاب‌های جرجانی شاید بسیار سنگین بنمایاند؛ اما با درک اندیشه حاکم بر کتاب از رهگذر شکستن متن کتاب و تقسیم بندنوشت‌های طولانی به موضوعات ریزتر، فهم کتاب بسیار آسان‌تر می‌شود. کار دانشمندانی چون فخر رازی و سکاکی پس از جرجانی در همین نکته نهفته است؛ فخر رازی اندیشه‌ها، اصطلاحات و موضوعات پراکنده در دو کتاب جرجانی را در کتاب «نهاية الإيجاز في دراية الإيجاز» و سکاکی نیز در بخش سوم کتاب «مفتاح العلوم» سامان‌دهی می‌کنند و دروازه فراگیری دانش بلاغت را بر روی نوآموزان می‌گشایند. پس می‌توان چنین نتیجه گرفت همچنان که در دیگر دانش‌ها نیز مرسوم بوده، تقسیم‌بندی‌های بلاغت سنتی در پاسخ به نیاز آموزشی انجام شده که دانشمندانی بدان توجه داشته‌اند و کتاب‌های جرجانی را از نظر ساختاری و محتوایی برای نوآموزان تسهیل نموده‌اند.

۴-۲. نابسامانی موضوعی

از خرده‌گیری‌هایی که نسبت به بلاغت سنتی مطرح شده، نبود نظریه‌ای منسجم و ساختارمند است که به مقوله‌های بلاغی ساختاری منسجم ببخشد. برخی از منتقدان بر این دیدگاه‌اند که بلاغت اسلامی در تمام مراحل خود، فاقد نگاهی منسجم به متون بوده و بیشتر موضوعاتی پراکنده و نابسامان است که حتی در گزینش متون تحلیل شده نیز نگاهی بی‌رویه و بی‌هدف دارد و به شیوه‌ای دقیق، سطوح تحلیلی متون را بررسی نمی‌کند (فضل، ۱۹۹۸: ۱۸۴-۱۸۳). البته صلاح

فضل بر این دیدگاه است که موضوع پراکندگی و نبود انسجام درونی، از ویژگی دانش‌های سنتی است و تمامی دانش‌های قدیمی را شامل می‌شود؛ بر خلاف دانش‌های معاصر که از ساختارمندی خاصی پیروی می‌کنند (همان، ۱۸۴).

توصیف فضل از عدم انسجام بلاغت سنتی مبالغه‌آمیز است؛ چراکه مباحث بلاغت سنتی از اندیشه‌های روشن و نظریه‌های منسجم و ساختارمندی برخوردار است. نظریه نظم جرجانی، بینش و روشی کارآمد جهت توجیه و تفسیر موضوعات بلاغت سنتی است. در واقع، این نظریه مقوله‌های مختلف و متفرق بلاغی را تحت اندیشه‌ای واحد، گردآوری می‌کند. به‌عنوان مثال، هنرنامه‌های استعاره و کنایه نزد جرجانی، تنها زمانی ارزشمندند و از کارایی ادبی برخوردارند که نظم کلام خواستار آن بوده باشد. همچنین است مباحثی مانند تقدیم و تأخیر، تأکید، حصر و دیگر مقولات بلاغی. بلاغت سکاکی و پساکاکی نیز موضوعات متفرق بلاغت را بر اندیشه «مطابقت کلام با مقتضای حال» استوار ساختند و این‌گونه، انسجامی درونی به مباحث بلاغت دادند. به عبارتی دیگر، بلاغت سکاکی مباحث فصاحت، بلاغت و ابواب مختلف سه‌گانه معانی، بیان و بدیع را در ذیل مطابقت کلام با مقتضای حال می‌گنجانند. از نظر تحلیل بلاغی نیز، بلاغت سطح‌های واژگانی، صرفی، نحوی و دلالی را مدنظر خود قرار داده بود؛ لذا دانشمندان اسلامی، در مقدمه کتاب‌های بلاغت سنتی، که به موضوع فصاحت و بلاغت اختصاص دارد، از واژگان و کلام فصیح و بلیغ سخن می‌رانند و دانش‌های صرف، نحو، معانی و بیان را به‌عنوان منظومه‌ای منسجم جهت کاربرد درست زبان معرفی می‌کردند. در حقیقت، هدف شخص سکاکی از تألیف کتاب «مفتاح العلوم»، تدوین منظومه‌ای جامع در باب دانش‌های ادبی، جهت مطالعه و پژوهش در متون ادبی بود (السکاکی، ۱۹۸۷: ۶). وی در بخش سوم کتاب، کار جرجانی را ساختاری منطقی بخشید و بلاغت را در منظومه دانش‌های زبانی قرار داد؛ تا در کنار هم در بررسی و تحلیل متون، خوانندگان را یاری دهد.

شاید وجود رویکردهای مختلف نزد بلاغت‌شناسان مسلمان باعث شده که منتقدان، مباحث بلاغت را نابسامان بدانند و روش‌های تحلیلی آن را زیر سؤال ببرند؛ اما در واقع، همان‌گونه که امروزه ما با مکاتب سبک‌شناسی مختلفی روبرو هستیم که در کنار همدیگر، توانایی تحلیل متون را بالا می‌برند و سبک‌شناسی را تبدیل به بستری مناسب جهت بررسی و تحلیل متون می‌کنند؛ در دانش بلاغت نیز نمی‌توان به دیدگاه‌های یک بلاغت‌شناس بسنده نمود؛ بلکه باید تلاش‌های متفرق دانشمندان بلاغت را در کنار هم قرار داد و از آن به‌عنوان دستاوردی کامل و جامع جهت کشف هنرنامه‌ها و تحلیل متون بهره برد. جالب است که منتقدان بلاغت سنتی، سبک‌شناسی را آمیزه‌ای از تلاش‌های گوناگون نظریه‌پردازان معاصر می‌بینند (ناظم، ۲۰۰۲: ۱۰) که باید از رهگذر ترکیب آن‌ها، روشی جهت بررسی متون ساخت؛ اما درباره بلاغت سنتی رویکردی

گزینشی دارند، بدین‌سان که درس‌نامه‌های بلاغی متأخر را بر تمام تلاش‌های صورت‌گرفته در زمینه بلاغت اسلامی تطبیق می‌دهند و وجود همین درس‌نامه‌ها را مبنای داوری قرار می‌دهند. بهتر بود به‌جای خرده‌گیری سربسته از بلاغت سنتی، به تلاش شخصی خاص یا به دوره‌ای ویژه از ادوار تطور بلاغت اشاره می‌کردند.

۲-۵. نبود نگرش تطبیقی

برخی از منتقدان بلاغت سنتی معتقدند اندیشه مطالعات تطبیقی هنر‌سازهای بلاغی در میان بلاغت‌شناسان اسلامی وجود نداشته؛ تا توانایی‌ها و ویژگی‌های خاص زبانی یک زبان غیرعربی را در کنار توانایی‌های زبان عربی بسنجند. بنا بر گفته صلاح فضل، بلاغت سنتی «هیچ مطالعه‌ای تطبیقی منسجم میان ابزارهای زبانی عربی و دیگر زبان‌ها انجام نداده، حتی میان زبان‌های فارسی و یونانی که دانشمندان بلاغت بدان تسلط داشتند» (فضل، ۱۹۹۸: ۱۸۳). البته این انتقاد بسیار مبالغه‌آمیز است؛ چراکه تولد پژوهش‌های تطبیقی به قرن نوزدهم میلادی باز می‌گردد (پروینی، ۱۳۹۱: ۲۴)؛ پس چگونه می‌توان از دانشمندان قرن سوم و چهارم هجری انتظار پژوهش‌های تطبیقی آگاهانه و منسجم داشت. اما اگر مقصود وجود ذهنیت تطبیقی در میان بلاغت‌شناسان اسلامی است، این ذهنیت تا حدودی وجود داشته؛ جاحظ به بیان تعریف تطبیقی بلاغت میان فرهنگ‌های مختلف همت گماشته و جرجانی نیز در مباحث مرتبط با تشبیه به ترجمه عربی شعر فارسی استشهاد می‌کند (جرجانی، بی‌تا: ۲۷۸) که بیانگر وجود ذهنیت تطبیقی در مطالعه هنر‌سازهای مشترک بین چندین زبان نزد جرجانی است. وی در جایی دیگر در رابطه با حقیقت و مجاز به وجود تعریفی مشترک برای این دو اصطلاح در زبان فارسی و عربی، همچنین دیگر زبان‌ها صحنه می‌گذارد (همان: ۳۵۰).

۳. نتیجه

در دوره معاصر برخی از پژوهشگران جهان عرب با ایده نوسازی بلاغت، از بلاغت سنتی اسلامی روی‌گرداندند. سرآغاز دعوت به نوسازی بلاغت همراه بود با برخی انتقادات که چارچوب نظری، کارکرد عملی و روش تحلیلی بلاغت را نشانه می‌گرفت. پژوهشگران معاصر در انتقادات خود نسبت به بلاغت سنتی، از مکاتب و روش‌های نقدی غرب، از جمله نقدهای مبتنی بر زبان‌شناسی و مطالعات سبک‌شناسی تأثیر پذیرفته‌اند. برخی از این منتقدان تمام تلاش‌های صورت‌گرفته از جانب بلاغت‌شناسان مسلمان را در لفافه پیچیده و دستاوردهای چندین سده بلاغت اسلامی را بدون مشخص کردن فردی خاص یا هنر‌سازهای ویژه و یا دورانی به‌خصوص، به بوتۀ نقد گذاشته‌اند. آنان به اندیشه‌ها و نظریه‌های وارداتی از فرهنگ و تمدن غرب چشم

دوخته و بعضاً بدون مراجعه به دستاوردهای بزرگانی همچون جاحظ، جرجانی، سکاکی و دیگر بلاغت شناسان تاریخ، به ارزیابی ناقص و نادرست بلاغت با دیگر دانش‌های معاصر پرداخته‌اند. منتقدان بلاغت سنتی در بسیاری موارد، نقدهای مبالغه‌آمیزی از بلاغت کرده‌اند که با مراجعه به کوشش‌های اصیل بلاغت شناسان، خلاف آن ثابت می‌شود. معیاری بودن و ماهیت ارزش‌گذارانه بلاغت، عدم هماهنگی بلاغت با تحولات تاریخی زبان، نبود نظریه‌ای ساختارمند، نابسامان خواندن موضوعات بلاغی از جمله انتقاداتی هستند که با مطالعه دقیق و عمیق بلاغت سنتی اسلامی، خلاف آن ثابت می‌شود. در برخی موارد نیز منتقدان در دام خلط مباحث افتاده‌اند و مباحث بلاغت با دیگر دانش‌ها را درهم آمیخته‌اند؛ لذا از بلاغت توقعاتی نادرست داشته و مواردی را که در حوزه کاری مکاتب نقدی قرار می‌گیرد از بلاغت انتظار داشته‌اند. برخی از این انتقادات نیز به نادرست تأثیرپذیری بلاغت از اندیشه‌های یونانی را بزرگ‌نمایی کرده و چنین پنداشته که بهره‌گیری از دانش دیگر تمدن‌ها می‌تواند برای بلاغت اسلامی نوعی کاستی به شمار رود. این در حالی است که به فرض تأثیرپذیری بلاغت از اندیشه‌های یونانی به هیچ‌گونه تأثیرپذیری در حد ترجمه و تقلید کورکورانه به شمار نمی‌رود؛ بلکه برای چارچوب دادن به مباحث بلاغی بوده؛ برای همین ماهیت نا وابسته بلاغت را از بین نبرده است. انتقادهایی مانند نبود نگرش تطبیقی نیز باتوجه به دستاوردهای بسیار جدید دانش‌های معاصر صورت گرفته که در زمان قدیم نزد هیچ تمدنی به صورت یک نگرش و روش وجود نداشته؛ بلکه ماهیتی تازه و از دستاوردهای نوین علوم انسانی به شمار می‌رود.

منابع

- ابن الأثیر، ضیاء الدین (۱۴۲۰)، *المثل السائر فی أدب الکاتب والشاعر*، تحقیق محمد محی‌الدین عبدالحمید، بیروت، المكتبة العصرية للطباعة والنشر.
- ابن جنی، أبو الفتح عثمان (بی‌تا)، *الخصائص*، تحقیق عبدالحمید هنداوی، بیروت، دار الکتب العلمیة.
- ابن الرسول، سید محمدرضا و مرضیه قربان خانی و نصراله شاملی (۱۳۹۶)، «مطالعة تطبیقی نظریة نظم عبدالقاهر جرجانی و نظریة بافت موقیعت فرث»، *ادب عربی*، دانشگاه تهران، دوره ۹، شماره ۲، ۳۵-۱۷.
- ابن طباطبا، محمد بن أحمد (۲۰۰۵)، *عیار الشعر*، دمشق، اتحاد الکتاب العرب.
- ابن المعتز، أبو العباس (۱۹۹۰)، *البديع*، بیروت، دارالجمیل.
- ابوتمام، حبیب بن اوس (بی‌تا)، *الوحشیات=الحماسة الصغری*، القاهرة، دار المعارف.
- ابودیب، کمال (۱۳۹۴)، *صور خیال در نظریة جرجانی*، ترجمه فرزانه سجودی و فرهاد ساسانی، تهران، نشر علم.
- پروینی، خلیل (۱۳۹۱)، *الأدب المقارن دراسات نظریة و تطبیقیة*، تهران، سمت.
- الجرجانی، عبدالقاهر (۱۹۹۲)، *دلائل الإعجاز فی علم المعانی*، تحقیق محمود محمد شاکر، الجدة، دارالمدنی، الطبعة الثالثة.
- _____ (بی‌تا)، *أسرار البلاغة*، تحقیق محمود محمد شاکر، الجدة، دارالمدنی.

الجيوسى، سلمى (٢٠٠٧)، *الاتجاهات و الحركات فى الشعر العربى الحديث*، ترجمة عبدالواحد لؤلؤة، بيروت: مركز دراسات الوحدة العربية، الطبعة الثانية.

حسين، طه (٢٠١٢)، *حافظ و شوقى*، القاهرة، مؤسسة هنداوى للتعليم و الثقافة.

_____ (بى تا)، *البيان العربى من الجاحظ إلى عبدالقاهر*، ترجمة عبدالحميد العبادى، بى جا.

الخولى، أمين (١٩٩٦)، *فنّ القول*، القاهرة، دارالكتب المصرية.

الدينورى، ابن قتيبة (١٤٢٣)، *الشعر والشعراء*، القاهرة، دار الحديث.

دوسوسور، فردينان (١٣٩٦)، *دورة زيان شناسى عمومى*، ترجمة كورش صفوى، تهران، هرمس، چاپ ششم.

الزيات، أحمد حسن (١٩٤٥)، *دفاع عن البلاغة*، القاهرة، مطبعة الرسالة.

السكاكى، أبو يعقوب (١٩٨٧)، *مفتاح العلوم*، تحقيق نعيم زرزور، بيروت، دار الكتب العلمية.

سلامة، إبراهيم (١٩٥٠)، *بلاغة أرسطو بين العرب و اليونان*، القاهرة، مكتبة الأنجلو المصرية.

السيد، شفيح (٢٠٠٦)، *فنّ القول بين البلاغة العربية و أرسطو*، القاهرة، دارغريب.

شاكرا، محمود محمد (بى تا)، *مقدمة أسرار البلاغة لعبد القاهر الجرجانى*، الجدة، دارالمدنى.

الشايب، أحمد (١٩٩١)، *الأسلوب دراسة بلاغية تحليلية لأصول الأساليب الأدبية*، القاهرة، مكتبة النهضة المصرية، الطبعة الثامنة.

شرف، عبدالعزيز (بى تا)، *فن المقال الصحفى فى أدب طه حسين*، القاهرة، الهيئة المصرية العامة للكتاب.

شفيعى كدكنى، محمدرضا (١٣٩١)، *رستاخيز كلمات درس گفتارهاى درباره نظرية ادبى صورنگرايان روس*، تهران، سخن، چاپ دوم.

ضومط، جبر (١٩٣٠)، *الخواطر الحسان فى المعانى والبيان*، بيروت، مطبعة الوفا.

ضيف، شوقى (بى تا)، *البلاغة تطور و تاريخ*، القاهرة، دارالمعارف.

عبدالمطلب، محمد (١٩٩٧)، *البلاغة العربية قراءة أخرى*، القاهرة، الشركة المصرية العالمية للنشر لونغمان.

العلوى، يحيى بن حمزة (١٤٢٣)، *الطراز لأسرار البلاغة و علوم حقائق الإعجاز*، بيروت، المكتبة العنصرية.

عيّاد، شكرى محمد (١٩٩٢)، *مدخل إلى علم الأسلوب*، دم، الطبعة الثانية.

الغذامى، عبدالله و عبدالنبي اصطيف (٢٠٠٤)، *نقد ثقافى أم نقد أدبى؟*، دمشق، دارالفكر.

فضل، صلاح (١٩٩٨)، *علم الأسلوب مبادئه و إجراءاته*، القاهرة، دارالشروق.

فضيلت، محمود (١٣٩٠)، «نقش قرآن در تحول نقد و بلاغت»، *مجله ادب عربى*، تهران، دوره ٣، شماره ١، ٢١٦-

١٩٩

قطب، سيد (٢٠٠٣)، *النقد الأدبى أصوله و مناهجه*، القاهرة، دارالشروق، الطبعة الثامنة.

المسدى، عبدالسلام (بى تا)، *الأسلوبية والأسلوب*، بيروت، دارالعربية للكتاب، الطبعة الثالثة.

مشبال، محمد (٢٠١٦)، *البلاغة والأصول دراسة فى أسس التفكير البلاغى العربى: نموذج ابن جنى*، القاهرة، رؤية للنشر والتوزيع.

مصلوح، سعد عبدالعزيز (٢٠٠٣)، *فى البلاغة العربية والأسلوبيات اللسانية أفاق جديدة*، كويت، مجلس النشر العلمى.

مفتاح، محمد (١٩٩٠)، *مجهول البيان*، المغرب، دارتوبقال.

موسى، خليل (٢٠٠٧)، *المسرحية فى الأدب العربى الحديث (تأريخ - تنظير - تحليل)*، دمشق، اتحاد الكتاب العرب.

ناظم، حسن (۲۰۰۲)، *البنی/الأسلوبیة*، بیروت-المغرب، المركز الثقافی العربی.
وردانک، پیتر (۱۳۹۷)، *مبانی سبک‌شناسی*، ترجمه محمد غفاری، تهران، نشر نی، چاپ سوم.

Sources

- Abu-Deeb, K.(2015), *Images of Imagination in Jorjani Theory*, Translated by Farzan Sojudi and Farhad Sasani, Tehran, Elm Publishing, [In Persian].
- Abu Tammam, Habib Ibn Aws. (n. d.), *Al-Wahshiyat = Minor enthusiasm*, Cairo, Dar Al Ma'arif. [In Arabic].
- Abdul-Muttalib, M. (1997), *Arabic Rhetoric, another Reading*, Cairo, The Egyptian International Publishing Company, Longman. [In Arabic].
- Al-Alawi, Y. (2002), *altiraz li'asrar albalaghat waeulum haqayiq al'iejaz*, Beirut, Almaktabat aleunsryaa. [In Arabic].
- Al-Dinouri, I. Q. (2002), *Poetry and Poets*, Cairo, Dar Al-Hadith. [In Arabic].
- Al-Ghadhami, A. Settaf, A. N. (2004), *Cultural Criticism or Literary Criticism?* Damascus, Dar Al-Fikr. [In Arabic].
- Al-Jayyusi, S. (2007), *Trends and Movements in Modern Arabic Poetry*, Translated by Abdel-Wahid Lu'ula, Second Edition, Beirut, Center for Arab Unity Studies. [In Arabic].
- Al-Jurjānī, A. (1992), *Dalā'il al-I'jaz*, (Researched by Mahmoud Muhammad Shaker) third edition, Al Jaddah, Dar Al-Madani. [In Arabic].
- _____ (n. d.), *Asrar al-Balaghah*, (Researched by Mahmoud Muhammad Shaker), Al Jaddah, Dar Al-Madani. [In Arabic].
- Al-Khouli, A. (1996), *The Art of Speaking*, Cairo, Dar Al-Kutob Al-mesriah. [In Arabic].
- Al-Marmaghi, A. (1950), *the History of the Sciences of Rhetoric and Introducing Its Men*, Cairo, Mustafa Al-Babi Al-Halabi and Sons Press in Egypt. [In Arabic].
- Al-Masadi, A. (n. d.), *Stylistics and style, third edition*, Beirut, Dar Al-Arabiya for Books. [In Arabic].
- Al-Sakkaki, A. (1987), *Miftah Al-Uloom*, (Researched by Na'im Zarzour, Beirut, Dar Al-Kutob Al-ēelmyah. [In Arabic].
- Al-Sayyed, S. (2006), *the Art of Saying between Arabic Rhetoric and Aristotle*, Cairo, Dar-Garib. [In Arabic].
- Al-Shayeb, Ahmad. (1991), *the Style, an Analytical Rhetorical Study of the Origins of Literary Styles, Eighth Edition*, Cairo, The Egyptian Nahda Library. [In Arabic].
- Al-Zayyat*, A. H. (1945), *the Defense of the Rhetoric*, Cairo, Al-Risalah Press. [In Arabic].
- Daif, Sh. (n. d.), *Rhetoric, Evolution and History*, Cairo, Dar Al Maarif. [In Arabic].

- Doumit, J. (1930), *Al-Khawatir Al-Hassan fi Al-Ma`ani wa Al-Bayan*, Beirut, Al-Wafa Press. [In Arabic].
- Eyyad, Shukri M. (1992), *Introduction to the Stylistics*, Second Edition. (S. 1.) [In Arabic].
- Fadl, S. (1998), *the Science of Stylistics, Its Principles and Procedures*. Cairo, Dar Al-Shorouk. [In Arabic].
- Fadzaleh, M. (2018), "The role of the Qur'an in the evolution of criticism and rhetoric", *Journal of Arabic Literature*, University of Tehran, Volume 3, Number 1, 199-216
- Hussein, T. (2012), *Hafez and Shawky*, Cairo, Hindawi Foundation for Education and Culture.
- _____ (n. d.), *The Arabic statement from al-Jahiz to Abd al-Qaher*, Translated by Abd al-Hamid al-Abadi. (S. 1.) [In Arabic].
- Ibn Athīr, D. (1999), *Al-Mathal al-sā`ir*, research by Muhammad Mohi al-Din Abdel Hamid, Beirut, The Modern Library of Printing and Publishing. [In Arabic].
- Ibn Al-Moataz, A. (1990), *Al-Badi*, Beirut, Dar Al-Jeel. [In Arabic].
- Ibn Jinni, O. (n. d.), *alkhasayis*, research by Abdel Hamid Hindawy, Beirut: Dar Al-Kutob Al-ēelmyah. [In Arabic].
- Ibn Tabataba, M. (2005), *Ayar-o-Sher*, Damascus, Union of Arab Writers. [In Arabic].
- Ibn al-Rasoul, S, M, R., Gurbankhani, Marzieh., and Shamali, N., (2016), "Comparative study of Abdul Qahir Jarjani's theory of order and Farth's positional structure theory", *Arabic Literature*, Tehran, University of Tehran, Volume 9, Number 2, 17-35.
- Parvini. Kh. (2013), *Comparative literature (Theoretical and practical researches)*, Tehran, Samt. [In Persian].
- Qutb, S. (2003), *Literary Criticism, Its Origins and Methods. Eighth Edition*, Cairo, Dar Al-Shorouk. [In Arabic].
- Maslouh, S. (2003), *In Arabic Rhetoric and Linguistic Stylistics*, New Perspectives, Kuwait, Academic Publishing Council. [In Arabic].
- Miftah, M. (1990), *Unknown Albayan*. Morocco: Dar Toubkal. [In Arabic].
- Michbal, M. (2016), *Rhetoric and Origins: A Study in the Foundations of Arabic Rhetorical Thinking: Ibn Jinni is a model*, Cairo, A Vision for Publishing and Distribution. [In Arabic].
- Muosa, Kh. (2007), *The Play in Modern Arabic Literature (History - Theory - Analysis)*, Damascus, Union of Arab Writers.
- Nazem, H. (2002), *Stylistic structures*, Beirut-Morocco, The Arab Cultural Center. [In Arabic].

- Salamah, I. (1950), *Aristotle's Rhetoric between the Arabs and Greece*, Cairo, The Anglo-Egyptian Library. [In Arabic].
- Shafiee Kadkani, M. R. (2012), *the Resurrection of Words Lessons on the Literary Theory of Russian Formalists*, Second Edition, Tehran, Sokhan. [In Persian].
- Sharaf, A. (n. d.), *the Art of Journalism in Taha Hussein Literature*, Cairo: Egyptian General Book Authority. [In Arabic].
- Shakir, Mahmoud Mohammad (n. d.), *Introduction to the Asrar al-Balaghah* by Abdel-Qaher Al-Jarjani, Al Jaddah: Dar Al-Madani. [In Arabic].
- Sussure, F. (2017), *Course in General Linguistics*, Translated by Koorosh Safavi (6th ed.), Terhan, Hermes. [In Persian].
- Vardanak, P. (2018), *Stylistics*, translated by Mohammad Ghaffari, (3th ed.). Tehran: Nashr-e Ney. [In Persian].